

اختیار تعمیم یافته و بسیط در تحول اخلاقی

سیداحمد فقیهی / استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی *

محمد رضا کیومرثی اسکویی / دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی، گرایش اخلاق kioomarsy@yahoo.com

دریافت: ۱۳۹۵/۷/۲۶ - پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۱

چکیده

عوامل و موانع تحول در اخلاق از مسائل مهم علم اخلاق و تربیت به شمار می‌رود. در این بین، آنچه کمتر بدان توجه شده ویژگی اثرگذاری عنصر «اختیار» است. عمل اختیاری انسان را می‌توان در قالب «عمل صالح» در قرآن تحلیل کرد. فارغ از عوامل اولیه ایجاد انگیزه برای یک عمل صالح، مانند آموزش و تربیت، آنچه در تداوم یک رفتار اخلاقی و نیز تعمیم‌پذیری آن به سایر صفات اخلاقی مؤثر است ویژگی ارادی بودن و از روی اختیار انجام دادن یک عمل اخلاقی است. نتایج حاصل از این مقاله نشان می‌دهد که انجام اختیاری اعمال صالح از یک سو، به تقویت و تداوم همان عمل منجر می‌شود؛ و از سوی دیگر، اراده عادت شده - دست کم - در برخی صفات اخلاقی، به سایر صفات توسعه می‌یابد؛ یعنی دارنده یک صفت اخلاقی خاص، در صورت تکرار و تداوم، سایر صفات اخلاقی را هم به سوی خود جلب خواهد کرد. تعمیم‌پذیری اختیار، شامل تحول منفی در صفات ضد اخلاقی نیز می‌شود. برای مثال، صفت صالح «ذکر» و «هوای نفس» به عنوان مصادیق هر دو گروه بررسی شده است. پژوهش‌های سابق، قرآن و عمدتاً تفاسیر در این زمینه مطالعه و تحلیل شده است.

کلیدواژه‌ها: خلق، تحول اخلاقی، عمل صالح، اختیار بسیط، اختیار تعمیم یافته.

مقدمه

عوامل تأثیرگذار بر تحول اخلاقی را به دو گونه متفاوت می‌توان در نظر گرفت: عوامل برون‌فردی و عوامل درون‌فردی. «عوامل برون‌فردی» عواملی هستند که از ابتدا، بروز و ظهور بیرونی دارند و از آنها به‌عنوان «موقعیت‌های تعیین کننده» می‌توان یاد کرد. البته برای عوامل برون‌فردی می‌توان نقش ماورایی و الهی را هم در نظر گرفت که در ظاهر، غیراختیاری هستند. هرچند می‌توان گفت به سبب روشن نبودن سهم دقیق اختیار، بیشتر از آن به‌عنوان «توفیقات الهی» و «امداد الهی» یاد می‌کنیم، اما ممکن است اختیار انسان در این حالات نیز وجود داشته باشد. در هر صورت، تأثیرگذاری عوامل بیرونی به هر شکلی که باشد در نهایت، به واسطه تغییرات درونی است؛ زیرا هر عاملی - اگرچه کاملاً بیرونی باشد - مانند اتفاق یا واقعه‌ای بدون دخالت فرد یا آموزش، ابتدا توسط مُدرکی همچون انسان درک شده، تجزیه و تحلیل می‌شود، سپس با برانگیختن قوای داخلی، مانند انگیزش و میل، تأثیرگذاری خود را بر اراده فرد گذاشته، او را برای انجام عمل اخلاقی جدید حرکت می‌دهد. این موضوع حتی در دیدگاه روان‌شناسان رفتاری نگر اخیر نیز، که بر خلاف رفتاری‌نگرهای سنتی نقش ذهن را حذف می‌کردند، تحت عنوان پردازش بخش درونی یا بخش «O» (Organism) پذیرفته شده است. از این رو، عوامل درون‌فردی از این حیث دارای اهمیت است که در نهایت، عامل بلافصل تبدیل انگیزش به رفتار خارجی می‌شود.

این مقاله درباره عواملی سخن نمی‌گوید که برای اولین بار، منشأ بروز یک رفتار اخلاقی می‌شوند، بلکه هدف بررسی شرایطی است که پس از انجام یک عمل اخلاقی، برای یک یا چند بار به وجود خواهد آمد. حال علت اصلی به وجود آمدن یکی دوبار این عمل، هرچه می‌خواهد باشد؛ آنچه مهم است اینکه رفتار مورد نظر بر پایه اختیار و اراده فرد به عمل آمده است. فرض این است هرگاه عمل اخلاقی بر اساس میل و آگاهی باشد، منشأ «تقویت اختیاری بسیط» و «تقویت اختیاری تعمیم یافته» خواهد بود. در این زمینه، آنچه کمتر بدان توجه شده پیامدهای مؤثر پس از پیدایش یک عمل اخلاقی در باطن خود فرد است. اثبات پیامدهای یک عمل اخلاقی مبتنی بر این باور پذیرفته شده از سوی بزرگان اخلاق و عرفان اسلامی است که انجام هر عملی، هر قدر با تکرار بیشتری همراه باشد به ملکه اخلاقی تبدیل شده، در صاحب آن عمل تثبیت و عادت خواهد شد.

برای نمونه، ابن‌سینا می‌گوید: خُلُق ملکه‌ای است که به وسیله آن، افعال و رفتار به سهولت و بدون تردید از فرد صادر می‌شود (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۴۲۳). او «خُلُق» را فعل عادت شده می‌داند؛ زیرا خُلُق نیز مانند عادت، با انجام فعل اخلاقی در انسان مستقر می‌شود (همان، ص ۲۸۳).

فارابی (م ۳۳۹ق) توضیح داده است که اولین انگیزه‌های فعل انسان بر اساس تمایل فطری او صورت می‌گیرد. سپس درباره آن تمایلات فطری خود، تفکر و تأمل به کار می‌برد؛ زیرا به سوی آنها تمایل فطری دارد. بدین روی، اولین بار هر رفتاری، از جمله رفتارهای اخلاقی بر اساس گرایش فطرت و طبیعت بشری صورت می‌گیرد و به آن «ملکه طبیعی» می‌گویند، نه ملکه عادت شده. اما فارابی توضیح می‌دهد در صورتی که انجام یک کار به دفعات زیاد تکرار شود به عادت اخلاقی یا خُلُق‌ی تبدیل می‌شود که به آن «ملکه خُلُق‌ی یا عادت شده و یا ملکه ساخته شده» گفته می‌شود (فارابی، ۱۹۸۶م، ص ۱۳۴).

عامل اختیاری بسیط

هر عمل اخلاقی که به طور اختیاری انجام شود و تکرار گردد، می‌تواند آثاری بر انگیزه‌های اولیه همان عمل بگذارد. ما در اینجا، می‌توانیم به نوع دیگری هم به عوامل پیدایش و تداوم عمل اخلاقی نگاه کنیم؛ نگاهی که خود اعمال را از لحاظ زمینه شدن برای انجام مجدد همان اعمال، قابل توجه قرار می‌دهد. تحلیل یک عمل اخلاقی که کمابیش عادت شده است، از تقویت عوامل به وجود آورنده آن حکایت می‌کند؛ مانند تقویت انگیزه و برداشت بهتر نسبت به آن عمل. انجام یک یا چند بار عمل اخلاقی موجب الگوی اخلاقی یا خُلُق‌ی تثبیت شده نسبی در فرد می‌شود. حقیقتی که گفته شد بیشتر با بیان «ملکه» یا «خُلُق‌ی» تثبیت شده بیان گردیده است. مقصود از «ملکه» سهولت تکرار عمل است. تبیین سهولت صدور یک رفتار لزوماً باید علل پیدایش رفتار را از قصد و اراده و تصور و تصدیق داشته باشد. از این رو، فرایند شکل‌گیری چنین است که ابتدا یک رفتار اخلاقی بر اساس آنچه فارابی آن را «تمایل فطری» می‌داند صادر می‌شود؛ سپس یک یا چند بار آن عمل انجام می‌گردد. با تکرار عمل، فرد نسبت به این عمل خاص، سابقه ذهنی پیدا می‌کند، به گونه‌ای که دفعات بعدی تکرار عمل به سهولت صورت می‌گیرد. در اینجا، اصل «انجام عمل» در تداوم آن نقش مهمی دارد و خود به عنوان محرک ثانوی عمل می‌کند؛ زیرا صدور عمل از یک سو، به معنای انتخاب آن است، و از سوی دیگر، صدور عمل، انگیزه تکرار آن را در آینده کم‌مؤنه کرده، در واقع تقویت می‌کند. از دو نفر در شرایط مساوی که پایبند نماز نیستند، هرگاه یکی از این افراد در گذشته سوابق مختصری از آشنایی و انجام آن عمل داشته باشد، فرض این است که احتمال نماز خواندن مجدد نماز فرد باسابقه نماز، نسبت به دیگری بیشتر است؛ زیرا به میزان سابقه عملش، در شروع مجدد و تداوم آن بانگیزه‌تر است، مشروط بر اینکه هر دو تن نماز را در راستای تکامل خود بدانند.

بر اساس مطلب فوق، با اینکه انگیزه یک عمل اخلاقی از درون آغاز شده است، ولی وقتی وجهه عملی پیدا می‌کند، به عامل تقویت بیرونی تبدیل می‌شود. عامل تقویت صرفاً برخاسته از اختیار و عمل فرد است. بدین‌روی، اختیار و انتخاب و انجام عمل، تقویت ثانوی انگیزه عمل محسوب می‌شود؛ انگیزه‌ای که مستند به عمل اختیاری افراد است.

قرآن کریم این حقیقت را تحت عنوان «شاکله» بیان می‌فرماید: قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا (اسراء: ۸۴). مرحوم علامه طباطبایی در *المیزان*، «شاکله» را مساوی با «خلق و خوی» دانسته، معتقد است: خلق و خوی هر کسی رفتار او را جهت می‌دهد و مقتضای عملی متناسب با خود را فراهم می‌آورد (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۳، ص ۱۹۰). بنابراین، بر اساس فرمایش ایشان، یک فرد با خلق و خوی شجاع، متفاوت از فردی با خلق و خوی ترسو عمل می‌کند. خلق مانند یک عامل ثانوی عمل می‌کند؛ اما خود خلق و خوی به سبب عوامل زیادی، از جمله اراده و انتخاب افراد و تأثیرات محیط و تربیت، در درازمدت ایجاد می‌شود.

نوع دیگری از بیان قرآن به گونه سلبی، در بیان حقیقت خلق و شکل‌گیری شاکله در این آیه آمده است: كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (مطففین: ۱۴). بر اساس نظر مرحوم علامه، ماده «رین» به معنای «غبار و زنگاری است که بر روی چیزی بنشیند» و مقصود از «غبار» اعمال گناهان قبلی است که بر دل گناهکاران نشسته و تمایلات و بینش‌های فطری آنان را کور کرده است (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۲۰، ص ۲۳۴). بدین‌روی، اعمال زشت، نقش و صورتی جدید به نفس انسان می‌دهند که مانع درک حق و حقیقت شده، صفا و جلای اولیه را، که به مصداق «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» (شمس: ۷و۸)، فطری بشر بوده، می‌گیرد و مانع از درک آن می‌شود (بعضی از مفسرین به نقل از مرحوم علامه، ذیل آیه: ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّؤَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ (روم: ۱۰)، تکذیب آیات الهی را نتیجه بد رفتاری و ظلم به خود گرفته‌اند که متناسب با بعد منفی تکرار عمل گناه است، ولی چون علامه این قول را نپسندیدند، بعد منفی را از آیه ذکر شده استفاده کردیم).

عامل اختیاری تعمیم‌یافته

پیشینه عمل اخلاقی افراد در شروع عمل جدید اخلاقی مؤثر است. عمل اخلاقی جدید جنسش با عمل قبلی مشترک است، ولی نوع و فصلش ممکن است متفاوت باشد؛ مثلاً، کسی که غالب اوقات به برخی از قوانین احترام می‌گذاشته است، اما تاکنون قانون اخلاقی را مراعات نمی‌کرده، بیش از کسی که مطلقاً از قوانین تبعیت نمی‌کند احتمال تعمیم دادن عادت خود به قوانین اخلاقی را هم دارد. شخصی را

تصور کنید که اهل تعادل در بعضی از اعمال است و صرفاً در امور خاصی به پرهیز از افراط و تفریط عادت دارد. در عین حال، تاکنون اهل افراط در برخی از گناهان بوده است. او برای انجام عمل اخلاقی یا ترک گناه، آمادگی بیشتری دارد نسبت به کسی که هرگز اهل تعادل نیست. فقط لازم است بر اساس منطق خود، یک تذکر یا اتفاق خاصی را دریافت کند که متوجه شود گناه، حتی اگر کم هم باشد، افراط یا تفریط محسوب می شود. در این صورت، تعمیم دادن برای او ساده و بلافاصله خواهد بود.

فرض کنید کسی که در گذشته خود، به سبب باور به اینکه خداوند محترم است و فرمانش مطاع، از انجام عمل خاصی پرهیز می کرده است. اما به هر علت نمی توانسته یا نمی خواسته است عمل حرام دیگری را ترک کند. احتمال اینکه این شخص در آینده به سبب بیش یا گرایشی جدید (مانند ناظر بودن خداوند)، آن عمل دوم را هم ترک کند بیش از کسی است که هرگز به خداوند توجه نداشته است. ملاک توفیق این افراد در تعمیم دادن به عمل خودشان، همان صفت اخلاقی کلی آنهاست که شامل مصادیق جدیدتری شده است. در عرف ضرب المثل گفته می شود: عاقبت تخم مرغ دزد احتمال بیشتری دارد که شتر مرغ دزد شود، تا کسی که اصلاً دزدی نمی کند! توجه کنید که از تخم مرغ به شتر مرغ تعمیم پیدا کرده است، نه تخم شتر مرغ! آنکه در کودکی پا روی مورچه ای نمی گذارد احتمال بیشتری دارد که قاتل خود را ببخشد، تا کسی که چنین تجربه ای نداشته است.

بنابراین، هر عملی از اعمال صالحه که در جهت تکامل انسان باشد، می تواند چنین پیشینه مثبتی برای انسان فراهم کرده، احتمال تعمیم و توسعه رفتار اخلاقی او را بیشتر کند. در سراسر قرآن، مدارک زیادی بر این مطلب می توان یافت که زمینه قبلی اعمال می تواند آمادگی پذیرش یا عدم پذیرش نسبت به عمل جدید را ایجاد کند. برای مثال، در بحث «انذار» خداوند می فرماید: *إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مِّنْ يَخْشِيهَا* (نازعات: ۴۵). علامه طباطبایی و بعضی از مفسران به این نکته اشاره کرده اند که منذران کسانی هستند که حد خشیت نرسیده اند، ولی دلواپسی خاصی از قبل انذار دارند. آنها کسانی هستند که روح حق جوایی و احساس مسئولیت در برابر خداوند دارند (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۲۰، ص ۱۹۷؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۲۶، ص ۱۱۶). در غیر این صورت، انذار کسی که خشیت دارد، معنا ندارد. این نوع تعبیر در قرآن رایج است، مانند یا *أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَيَّ رَسُولَهُ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا* (نساء: ۱۳۶). دستور به ایمان برای کسانی که ایمان آورده اند و نشان می دهد که گروهی از اعمال و گرایش ها یا بینش ها می توانند زمینه پذیرش یا مخالف با یک عمل جدید را به طور جدی فراهم سازند.

هرچند مفهوم «انذار» و «اخشی» در ظاهر متفاوت است، ولی حقیقت امر این است که «اخشی» بعد از انذار پیامبر ﷺ، به دستورالعمل گسترده‌تری تبدیل می‌شود. این مطلب حقیقتی است که در تحول منفی هم وجود دارد. انجام یک یا دوبار گناه، هم راه تکرار آنها را باز می‌کند و هم منشأ گناهان جدید می‌شود؛ زیرا موضع مشترک همه گناهان غفلت از خداوند است. فراموشی خداوند مانند ظلمتی است که به تعبیر قرآن (نور: ۴۰)، وقتی فراگیر شود همه حقایق را بر انسان می‌پوشاند. اگر کسی با خداوند زاویه پیدا کند، هرچه زمان بگذرد، گناهان بیشتری در این زاویه قرار خواهد گرفت. این در حالی است که قانون الهی در تغییر احوال بندگان، از تغییر خود آنها آغاز می‌شود و مصداق ضرب‌المثل «از تو حرکت، از خدا برکت» می‌شود: ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (انفال: ۵۳).

عمل صالح؛ مقوم تحول اخلاقی

یکی از بارزترین مصادیق عامل اختیاری در نقطه تحول از نظر قرآن کریم، «عمل صالح» است. با اینکه انجام عمل صالح کمترین انتظار و توقع منطقی از انسان مؤمن است، با این حال، این سؤال به ذهن انسان می‌آید که راز همراه مکرر «ایمان» با «عمل صالح» در قرآن چیست؟ منظور از «اعمال صالح» گروهی از اعمال اخلاقی قابل انجام دادن است که قرآن و منابع بر آنها دستور اکید داده‌اند. عمل صالح به‌طور معمول، به معنای و به همراه «تقوا» در منابع ذکر می‌شود و عین تقوا، مفهوم جامعی از پای‌بندی به هر عمل نیک را می‌رساند: فَتَزِدُوا مِنْهَا أَلَّذِي أُكْرِمَكُمْ اللَّهُ بِهِ مِنَ التَّقْوَىٰ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۴۲۲) و یا: قَالَ: قَائِلُ الْأَصْحَابِ أَبْرُؤُا وَوَفَىٰ؟ قَالَتْ: الْعَمَلُ الصَّالِحُ وَالْتَّقْوَىٰ (ورام، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۳۱). بدین‌روی، این دو مفهوم قرین هم هستند. شاید علت این قرابت جنبه عملی و پای‌بندی به عمل در تقواست؛ زیرا عمل صالح مصداق بارز تقواست. همچنین احادیثی که عمل صالح را «ادای فریض» نامیده است این مفهوم را تأیید می‌کند (کوفی، ۱۴۱۰، ص ۲۵۷). دیگر مفاهیم هم‌نشین با عمل صالح، «نیکی» و «ولایت» پیامبر ﷺ و اهل بیت اطهارش است (قمی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۴۷).

نکته‌ای که در تقویت مفهوم تعمیم‌یافتگی عمل وجود دارد، احادیث دال بر تداوم عمل صالح است؛ مانند: «أَنْتِي أَحِبُّ لَكَ أَنْ تَدُومَ عَلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ» (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۴، ص ۱۴۲). راز این پافشاری می‌تواند در تضمین آینده اخلاقی افراد باشد؛ به این صورت که تداوم عمل صالح منشأ تکثیر و توسعه در صفات اخلاقی دیگر شود؛ امری که منشأ تحول در اخلاق خواهد شد.

اما مدارک قرآنی مصادیق عمل صالح، در صدر و ذیل خود، از نوعی پیامد تحول گونه - ولی کلی - خبر داده‌اند؛ به گونه‌ای که ظاهر برخی از آیات در توصیف صفات صالح و ناصالح بیانگر تغییر و تحول قطعی در سرنوشت صاحب عمل است. از این رو، مصادیق اعمال صالح در وجوهی مشترکند:

۱. اختیاری و ارادی است و توسط افراد انتخاب و انجام می‌شود.
۲. آثار و پیامدهای ثانوی داشته، منشأ سایر اعمال صالح می‌شود و در نهایت، زمینه جدی تحول را فراهم می‌آورد. مقصود از «گفتن پیامد»، علت تامه بودن برای تغییر نیست، لیکن نقش مهم به‌عنوان علت ناقصه در تغییر و تحول اخلاقی بعدی خواهد داشت.
۳. تأثیرگذاری امور یادشده تشکیکی است و دارای اختلاف مراتب بر اساس افراد خواهد بود. از این رو، به هر میزانی که فرد توفیق انجام عملی را داشته باشد به همان میزان نیز شاهد آثار و پیامدهای آن عمل خواهد بود.

یکی از جهات پافشاری قرآن کریم بر «عمل صالح» پس از ایمان را می‌توان ایجاد تعمیق و تثبیت عمل از یک سو، و توسعه و تعمیم در صفات عملی اخلاق از سوی دیگر، دانست: از یک سو، تعمیق در تأثیرگذاری بسیط در یک عمل، و از سوی دیگر، توسعه در افزایش کمی اعمال اخلاقی جدید. دلایلی در رویکرد قرآنی می‌توان یافت که این مطلب را مستدل می‌کند. یکی از این دلایل، تأکید قرآن بر ارزشیابی «ذره‌ای اعمال است (یونس: ۶۱؛ انبیاء: ۴۷؛ لقمان: ۱۶؛ سبأ: ۳؛ زلزله: ۸ و ۷). مفهوم این نظام ارزشیابی این است که همه موظف‌اند از خود عمل صالح تولید کنند، هر قدر کوچک باشد یا بزرگ. مهم تولید عمل صالح است. دلیل دوم تشویق به «حداقل‌های عملی» در قرآن است. دستورات اخلاقی، که بر بعد عملی آن تأکید شده، اصرار بر انجام عمل اخلاقی را به هر نحوی که ممکن باشد، می‌رساند؛ مانند *وَأَرْكَبُوا مَعَ الرِّكْعَيْنِ* (بقره: ۴۳). در تفسیر صافی آمده است که معنای آیه این است که تواضع کنید همراه تواضع کنندگان (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۲۵)، «رکوع» نشانه عملی مناسبی از تواضع در برابر خداوند است. قرآن می‌خواهد هر طور شده برای مؤمنان سابقه رفتاری مثبت بسازد؛ زیرا سابقه رفتاری از دو جهت مؤثر است: یکی از جهت تقویت همان عمل؛ دیگری از جهت تقویت احتمال تعمیم‌پذیری به سایر اعمال صالح.

مجموعه اعمالی که در قرآن و حدیث، «اعمال صالح» نامیده می‌شود، روح همه‌شان توجه به خدای متعال است. از این رو، اعمال صالح هر قدر بیشتر انجام شوند به منزله نور بیشتر هستند که نصیب انسان مؤمن می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ص ۱۷۰). مثال «نور» در قرآن نمادی از مفاهیم هدایت و تحول و

تغییر به سوی کمال مطلق است. خداوند مؤمن را از ظلمت گم‌راهی به نورانیت هدایت وارد می‌کند: **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ** (بقره: ۲۵۷). خروج از ظلمت به سوی نور یک تحول در اخلاق محسوب می‌شود. از این رو، به احتمال زیاد، یکی از رموز تأکید پرشمار قرآن بر همراه کردن ایمان و عمل صالح، جنبه تولیدی آنهاست. «ایمان» و «عمل صالح» با اینکه خود صفت اخلاقی محسوب می‌شوند، ولی تفاوتشان در تقدم رتبه‌ای است. ایمان، عمل صالح را تولید می‌کند و عمل صالح، ایمان را تقویت می‌کند، و ایمان تقویت شده سایر اعمال را به وجود می‌آورد: **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ** (فاطر: ۱۰). در تفسیر آیه فوق بر ارتباط و ترتب ایمان و عمل صالح تأکید شده است (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۰، ص ۱۹). در اینجا، «عمل صالح» را عامل تقویت عمل در پیش‌رو فرض گرفتیم. وقتی با این نگرش وارد قرآن می‌شویم بر انجام و تداوم برخی از اعمال صالح تأکید زیادی دریافت می‌کنیم. همچنین در ترک برخی از اعمال ناصالح به صورت سلبی، تأکید خاصی صورت گرفته است؛ به گونه‌ای که تأثیرگذاری بیشتری را در تحول منفی، قابل پیش‌بینی می‌کند. عمده این پیش‌بینی به ظاهر آیات مربوط است؛ زیرا خود آیات سرنوشت مثبتی را برای عاملان به عمل صالح ذکر می‌کند که نوید تحول مثبت است؛ مانند فلاح، هدایت، و خلود در جنت. در مقابل، نسبت به گروه اعمال ناصالح نیز وعده‌های سختی از ضلالت و نفی ابد هدایت، غی، و هلاکت داده که تأکید و تأیید کلی بر پیامدهای تحول منفی است. در بخش آخر این مقال، نمونه‌های «ذکر» و «هوای نفس» را در خصوص تحول مثبت و منفی بررسی خواهیم کرد.

امکان تعمیم‌پذیری

شکی نیست که تعمیم‌پذیری اراده و اختیار انسان، به دلایلی مرتبط با ماهیت او تحقق پیدا می‌کند؛ امور شناخته شده‌ای از ماهیت انسان، که به صورت زنجیروار، حلقه‌های استدلال بر تقویت اختیار بسیط یا تعمیم‌یافته را برهانی می‌کنند. این امور شامل پایه‌های معرفت‌شناختی و گرایشی در فطرت، هدفمندی او، اراده و اختیار، توانمندی در تحلیل، و تعقل ذهنی است. به اختصار، به این موضوعات اشاره می‌کنیم:

«فطرت» به‌عنوان یک منبع مهم مرتبط به طبیعت مشترک انسان‌ها، از جمله منابع معرفتی از نگاه هستی‌شناسانه است (حسین‌زاده، ۱۳۸۶، ص ۱۵). «تعمیم‌پذیری اختیار در صفات اخلاقی»، توسعه‌ای در اخلاق محسوب می‌شود و از این رو، منشأ تحول در اخلاق خواهد بود. «امکان تحول در اخلاق» نیز از مسائل ضروری و اثبات شده در منابع اسلامی بوده، حتی پذیرش این مطلب امری بدیهی به شمار آمده

است. برای نمونه، در زمینه آغاز تحول، شیخ اشراق می گوید: اولین گام در رسیدن به کمال آن است که طالب کمال، امکان تحقق مراتب کمال را برای هر انسانی باور کند. زیرا تا زمانی که فرد کمالات سالکان را انکار می کند و تحقق آنها را بعید یا غیرممکن می شمارد، نمی تواند اولین گام را به سوی کمال بردارد (همان، ج ۲، ص ۹۱). بحث «امکان تغییر خُلق» (طوسی، ۱۳۶۰، ص ۱۱۰-۱۰۶) یکی از قدیمی ترین مباحث اخلاقی است که با عناوینی همچون «الطباع هل تتغیر أم لا» (فیض کاشانی، ۱۳۹۹ق، ص ۵۶)، یا «قبول الاخلاق للتغییر» (غزالی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۵۶)، مطرح می شود. فارابی در کتاب *التنبیه علی سبیل السعاده*، بر این باور است که اخلاق، اعم از جمیل و قبیح، اکتسابی است و برای اثبات آن، آراء افلاطون و ارسطو را نقد می کند (گروه مؤلفین، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۱۴). فیض کاشانی در *محنة البیضاء*، دلایل قایلان به استحاله تغییر و تحول در اخلاق را نقد کرده است (فیض کاشانی، ۱۴۰۳ق، ج ۶، ص ۱۰۰). خواجه نصیرالدین طوسی در *اخلاق ناصری*، پس از بحثی نسبتاً مفصل در اثبات تغییرپذیری خُلق، دلایل عمده خود را همان «تجربه» و «مشاهده» از یکسو، و غیرمنطقی بودن تمام توصیه های تعلیم و تربیتی، به ویژه در مکاتب الهی می داند. در نتیجه، افراد بر اساس سطوح گوناگون معرفتی خود، آمادگی کنترل و یا جهت دهی نسبت به عواقب خصال غریزی خواهند داشت. *فاضل نراقی* نیز مشی خواجه نصیر و فیض کاشانی را پذیرفته است و عمده دلیل خود را بر امکان تغییر خُلق، «تجربه» و «مشاهده تغییر» و «استحاله عقلی دستورات خدا و رسولانش بر تغییر اخلاقی» می داند (نراقی، بی تا، ج ۱، ص ۵۳-۵۹).

دلیل فطرت

علل و عوامل تعمیم پذیری را باید از درون انسان جست و جو کرد. این عوامل به دو گروه «بینشی»، مانند تفکر و آگاهی و تجارب قبلی، ارزیابی افراد، قصد و هدف، یا «گرایشی» مانند انواع نیازهای ذاتی بشر و امیال فطری انسانی تقسیم می شوند. عوامل درونی می توانند عامل انگیزش و اراده به سوی عمل اخلاقی باشند. همچنین در تعامل با عوامل بیرونی ممکن است تقویت یا تضعیف شوند. ابتدای هر حرکت تحولی توجه به «نقص» است؛ چنان که شیخ طوسی در *اوصاف الاشراف* فرموده است (طوسی، ۱۳۶۱، ص ۵)، ابتدا انسان متوجه احتیاج خود به دیگری می شود، به گونه ای که بدون دیگران، در خود نقصی می یابد. سپس برای رفع نقص خود تلاش می کند و دوست دارد به کمال بی نهایت برسد. بنابراین، «توجه درونی» نقش مهمی در زمینه سازی تحول دارد. در اینجا، یکی از عمده ترین مسائل تأثیرگذار «اصل فطرت» است. انسان دارای سرشتی مشترک با هموعان خود، از هر قوم و نژادی است؛

یعنی هم در دانش‌های اولیه (مانند محال بودن اجتماع نقیضین) و هم در گرایش‌ها (مانند علاقه به عدالت، حقیقت‌جویی، و کمال‌طلبی) مشترک است. قرآن با مصداق قرار دادن شناخت فطری خداوند، این حقیقت را بیان کرده است (روم: ۳۰). بیشتر کاربردهای ماده «ف ط ر» در قرآن، به معنای «خلقت» و «ایجاد اولین بار» و در اصل، مصدر نوعی، به معنای «نوعی از آفرینش برای اولین بار» است (مطهری، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۴۵۵). به‌طور معمول، چیزی را فطری می‌گویند که نوع آفرینش انسان اقتضای آن را داشته و جنبه اشتراکی با سایر موجودات نداشته باشد.

با این مقدمه، «فطرت»، تمام بینش‌ها و گرایش‌های ذاتی و خدادادی ویژه انسان را شامل می‌شود. وجود این بینش‌ها و گرایش‌ها در نوع انسان، منشأ هرگونه تعمیم‌پذیری اختیار اخلاقی انسان می‌شود؛ زیرا مفاهیم فطری به‌منزله واسطه و مقدمه بدیهی در استدلال برای هر تصمیمی به کار می‌روند. بنابراین، فارغ از تحصیلات، نژاد، جنس، سن و سال، همه انسان‌ها بر اساس یک سلسله قواعد و تمایلات مشترک و ناآموخته، مقدمه تحول را دارند. این مقدمه نوعی بشر، به دلایل زیادی مانند موقعیت‌های خاص، آموزش و تربیت، تقویت یا تضعیف می‌شود؛ ولی برای همیشه از بین نخواهد رفت. بدین‌روی، بازشناسی تمایلات فطری در حالات غفلت، محال نیست و یادآوری‌ها و تذکرها و وضعیت‌های گوناگون زندگی می‌تواند موجبات آشکارسازی آن تمایلات ذاتی بشود. قرآن نیز وظیفه آخرین پیامبر خود را «مُدَّکِّر» (غاشیة: ۲۱) معرفی می‌کند. بسیاری از تحولات اخلاق اجتماعی نیز در گرو وجود وجه مشترک گرایش‌ها و بینش‌های اخلاقی نوع انسان بوده است. اعتقاد به اصل «فطرت»، به تعبیر شهید مطهری، «اصل مادر» نامیده شده است (همان، ج ۲، ص ۳۹۱).

عمده‌ترین دیدگاه‌های اسلامی درباره فطرت از آیه مشهور قرآن استفاده شده است: فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیِّمُ وَلَكِنْ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ (روم: ۳۰).

از آیه فوق چهار نکته استفاده شده است (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۳۵۸):

۱. عمومیت (الناس) (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۲، ص ۲۳۲)؛
۲. غیراکتسابی و بدون تعلیم و تعلم بودن (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۳۶)؛
۳. تغییرناپذیری، هرچند اگر قابلیت کاهش داشته باشد (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ج ۱۲، ص ۲۵)؛
۴. ادراکات فطری برابر با واقع و حق است (همان).

مهم‌ترین مبانی فطرت در اسلام، عبارت است از: اول فطرت یکی از ویژگی‌های نوع انسان است.

دوم این نوع آفرینش مخصوص انسان، شامل دو گروه از بینش‌ها و گرایش‌های او می‌شود و از این‌رو، فطرت متشکل از دو بخش دانش‌ها و گرایش‌های غیراکتسابی او می‌شود. در قرآن، دانش‌های فطری به‌عنوان «عهد» و «میثاق» مهم یاد شده است: *أَقْمَنُ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ* (رعد: ۱۹ و ۲۰). ولی مقصود از «فطرت»، هم دانش است، هم گرایش. به تعبیر مرحوم شاه‌آبادی، مراد از «فطرت‌الله» در آیه فطرت (روم: ۳۰) «علم و عشق» است (شاه‌آبادی، ۱۳۶۸، ص ۳۰). یکی از لوازم تغییرناپذیری محتوای فطرت، اثبات اصل امکان هرگونه تعمیم‌پذیری مثبت در اخلاق است؛ زیرا تصدیق به هدف‌های اخلاقی اصیل، در ذات و فطرت همه افراد موجود است.

نیت و تعمیم‌پذیری

از آن‌رو که فرض مقاله در اختیار اخلاقی تعمیم‌یافته بر سایر صفات اخلاق اسلامی است، یادآوری نقش نیت و قصد قربت بسیار مهم است. در نظام اخلاق اسلامی، هر عمل اختیاری بر اساس نیت و قصدی که فاعل آن در نظر دارد ارزشیابی می‌شود. در این نظام، کاری ارزشمند یا اخلاقی است که صرفاً برای رضای خداوند باشد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۰۸). از آن‌رو که خداوند نیکوترین و والاترین هدف در ارزشمندی است، قصد و نیت به خاطر او نیز عمل انسان را ارزشمند خواهد ساخت. متون قرآن و روایات سرشار از تأکید بر این نکته است (حشر: ۸). در مبانی اخلاق اسلامی، تأثیر نیت بر عمل، تکوینی محسوب می‌شود، نه قراردادی. بر این اساس، هر عملی از سوی فاعل بدون توجه به جلب رضای خداوند انجام شود، خواه‌ناخواه منجر به سعادت نهایی نخواهد شد (ابن حیون، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۴).

قصد و نیت یک جزء شناختی دارد و آن هم «آگاهی از منظور خود از عمل اخلاقی» است. به عبارت دیگر، ارزشمندی یک عمل تابع نتیجه آن عمل است، و نیت فاعل از عوامل تعیین‌کننده ارزش عمل به شمار می‌آید. در نتیجه، ارزش عمل اخلاقی بستگی به نوع کار و نیت فاعلش دارد. قصد فاعل در اصل، باید به یک ارزش حقیقی و ذاتی تعلق بگیرد تا ارزشمند باشد، و مهم است که ارزش حقیقی از کجا به دست می‌آید. در نظام ارزشی اسلام، ارزش حقیقی از طریق «عقل و تجربه و وحی» تشخیص داده می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ص ۲۰۲). در دیدگاه اسلامی، کسی که قصد و نیت الهی در عمل خود داشته باشد، حتی اگر موفق به انجام ظاهری عمل نیز نشود، ولی اجر و مزد آن را دریافت خواهد کرد و به همین میزان، تأثیرپذیری نیت بر او ثابت خواهد شد.

دلیل سعادت‌طلبی

بشر همیشه به بخشی از آرزوهایی که بدان‌ها دست یافته کفایت نکرده و همواره به دنبال خواسته‌های بالاتر بوده است. همچنین قصد انسان از دستیابی به کمالات بیشتر، رسیدن به سعادت یا خوش‌بختی است. این تمایل ذاتی تا رسیدن به خواست اصلی همواره ادامه دارد. بدون تصور نیاز ذاتی انسان به کمال بالاتر، بحث از هرگونه تحول اخلاقی ناشی از تعمیم‌پذیری ناقص است. در بینش اسلامی، فرض این است که سعادت مطلق که انسان را در نهایت راضی خواهد کرد، «قرب به خداوند» است؛ زیرا خداوند یگانه منبع هر کمال لایتناهی است و این ویژگی موجب ارضای کامل روح انسان می‌شود. زمانی که فرد اخلاقی صفت جدیدی را مطابق با آرمان سعادت‌طلبی خود تشخیص می‌دهد به سوی آن عمل خیز برمی‌دارد؛ زیرا مشتاق سعادت است. آدمی هر قدر در مسیر سعادت خود گام بردارد باز می‌یابد که هنوز نیازمند تکامل است. بنابراین، علی‌الدوام انگیزش سعادت‌طلبی محرک روح اخلاقی وی خواهد بود.

دلیل اراده و اختیار

هر کس به صورت ذاتی، توانایی اختیار و انتخاب خود را - دست‌کم در بخشی از امور زندگی خود - می‌یابد. هر تعریفی از انسان، که او را «مجبور» توصیف کند، پذیرفته نیست. بدون در نظر گرفتن ویژگی مزبور، بحث از تحول اخلاقی بی‌فایده است. حتی در تمام دیدگاه‌های اخلاقی، اختیار و اراده انسان را از اصول موضوعه خود به حساب می‌آورند.

تعمیم‌پذیری بر سایر صفات اخلاقی بر اساس یک انتخاب صورت می‌گیرد که خود معلول اراده و اختیار است. «اراده» در اصل، به دو معنا به کار می‌رود: یکی «خواستن» به معنای دوست داشتن؛ و دیگری به معنای «انتخاب کردن و تصمیم بر انجام کاری» (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۴۲۱). اما «اراده» به معنای «دوست داشتن» از کیفیات نفسانی بوده و با تجرید شدن از شئون نفوس حیوانی به وجود مجردات تام مانند خداوند نیز قابل نسبت دادن است و حتی ذات الهی با صفت «حب» قابل توصیف خواهد بود (همان، ص ۴۲۲). «اراده» به معنای «تصمیم گرفتن»، در انسان، کیفیتی انفعالی بوده و یکی از افعال نفس دانسته شده است؛ زیرا پس از تصور و تصدیق و پیدایش شوق در نفس ایجاد می‌شود. این معنا از «اراده»، قابلیت حمل بر مجردات تامه مانند ذات الهی ندارد؛ زیرا ذات الهی محل این تغییرات قرار نمی‌گیرد و مبرای از افعال است (همان). از این‌رو، اراده در انسان، به هر دو معنای خود، یعنی «حالت درخواست یا گرایش» و «حالت انتخاب و تصمیم بر انجام فعل»، اطلاق می‌شود.

صاحب *التحقیق*، نکته لطفی در مقایسه اراده بنده و اراده خدا گفته که در درک درجات اراده انسان و نحوه عملکرد اراده مفید است. وی می‌گوید: نقطه مقابل اراده، بی‌میلی و اجبار است. هر قدر میزان این بی‌میلی کم شود امکان تحقق اراده بیشتر خواهد بود. بی‌میلی و اجبار نوعی محدودیت به حدود است. درباره انسان، به هر میزان که حدود کراهت و اجبار در مقابل اراده تغییر کند، به همان میزان، حد اراده کم یا زیاد خواهد شد. توجه صاحب *التحقیق*، از این نظر اهمیت دارد که اراده را از یک حیثیت شناختی صرف درآورده و با انواع میل و احساس درونی آمیخته است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۴، ص ۲۷۲). از این نکته استفاده می‌شود که - دست‌کم - اراده برای انجام یک عمل اخلاقی، بیشتر بودن میل به عمل، نسبت به کراهت از آن عمل است. برتری میل به عمل در مقایسه با کراهت، منشأ خواست فرد نسبت به عمل جدید می‌شود و انتخاب صورت می‌گیرد. به دنبال انتخاب، شروع فعل اخلاقی جدید می‌آید که در مفهوم «تعمیم‌پذیری» بیان شده است.

حق این است که هر عمل اخلاقی از دو منبع سرچشمه می‌گیرد: یکی «شناخت و بینش»، و دوم «گرایش یا میل» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۵۶). فلاسفه می‌گویند: علم علت شوق و میل درونی است (همان، ص ۱۵۶)، هر چند منظور علت تامه بودن نیست؛ زیرا شوق خود منشأ مستقلی در نفس آدمی دارد، لیکن هیچ شوقی بدون همراهی شناخت و علم حاصل نمی‌شود. بنابراین، بین «شناخت» و «میل» نیز یک نحو ترتب وجود دارد. قبل از اینکه انسان نسبت به موضوعی شناخت پیدا نکند شوق به آن هم نخواهد داشت. علم و آگاهی نسبت به امیال فطری و سرشتی مثل گرایش به خداوند است که منشأ گرایش ارادی انسان به رفتار می‌شود. پس اراده یک عمل اختیاری است که هم به آگاهی از آن عمل نیاز دارد هم به برانگیخته شدن و گرایش به سوی آن عمل. بدون تصور اراده بر انجام کار، هیچ تعمیمی در اخلاق رفتار قابل تصور نیست.

دلایل روان‌شناسی

یک دلیل برای بررسی علت صدور رفتار اخلاقی از افراد، «انگیزش» است. در روان‌شناسی، پس از دهه ۱۹۷۰ (که به تدریج روح حاکم بر علوم روان‌شناسی و به‌ویژه در مباحث «انگیزش»، شناختی شد و تحقیقات روان‌شناسی به محتوای ذهنی و درونی گرایش پیدا کرد)، انگیزش به صورت فرایندی توصیف شده است که به رفتار خود انسان «انرژی» و «جهت» می‌دهد (اتکینسون و همکاران، ۱۳۸۵). جیمز کالات (۲۰۰۵) «انگیزش» را به «فرایندی که ارزش تقویت یک پیامد را تعیین می‌کند»، تعریف کرده است (کالات، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۱۰). این تعریف گویا با کناره‌گیری از تعیین سهم زیست‌شناسی

و شناخت، به برآیند کار توجه کرده است. مراد از «انرژی»، قدرت و قوت عمل است. قوت و جدیت عمل بستگی مستقیم به میزان انگیزش افراد دارد. مراد از «جهت» اشاره کردن به هدف رفتار است؛ زیرا هر رفتاری به دنبال رسیدن به یک هدف خاص انجام می‌شود. بنابراین، «روان‌شناختی انگیزش» حالتی از انسان را توصیف می‌کند که از درون خود فرد برانگیخته می‌شود تا رفتاری انجام دهد. مفهوم «انگیزه» نیز، که بیشتر به صورت مترادف با «انگیزش» به کار می‌رود، در واقع، یک اصطلاح کلی است که به نقطه جمع مرتبط با «شناخت‌ها» و «هیجان‌ها» و «نیازها»ی افراد اشاره می‌کند. عوامل شناختی انگیزه و انگیزش شامل «برنامه‌ها و هدف‌ها»، «انتظارها»، «انتساب‌ها» و «ارزش‌ها» و «خود» است که همه از نوع امور شناختی‌اند (جان مارشال ریو، ۱۳۷۶، ص ۹)؛ یعنی برای پیدایش انگیزش اخلاقی برای یک عمل، باید نسبت به جهات ذکر شده، آگاهی و ارزیابی موافق صورت گیرد. این ارزیابی کاملاً خودکار صورت می‌گیرد، ولی اجباری هم نیست. در این صورت، پیدایش انگیزش عمل حتمی است. بنابراین، مفهوم «انگیزش» - دست کم - با تفسیر روان‌شناختی در بخش شناختی، منشأ تمایل به فعل جدید اخلاقی شده و با تحلیل‌های فوری و خودکار، تمایل به انجام آن پیدا می‌کند؛ زیرا خواست فرد به این است که کننده فعل اخلاقی جدید باشد.

به طور کلی، در پاسخ به این سؤال که چرا انسان رفتار اخلاقی را انجام می‌دهد؟ پنج نظریه می‌توان ذکر کرد: ملاک‌های به دست آمده به طور بدیهی شامل علل انتخاب عمل اخلاقی جدید و اختیار تعمیم یافته می‌شود. از بین این نظریه‌ها، یک پاسخ دیگر برای توجیه تعمیم‌یافتگی در رفتار اخلاقی، دیدگاه «هویت- شخصیت» است. این نظریه جدید از طرف دامون (۲۰۰۰) تبیین شده است (این بخش برگرفته از منبع زیر است: کیلن ملانی و اسمتانا جودیت، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۳۷- ۴۶). وی اذعان می‌کند: منشأ صدور رفتار اخلاقی «هویت اخلاقی» افراد است که جزو شخصیت (یا همان شاکله) آنهاست. قبلاً قرابت مفاهیم «شخصیت» و «خُلُق» را بررسی کردیم. «هویت» نیز به عنوان یک برداشت یا تصویری از «خود» مطرح است که تعهد به انجام رفتار اخلاقی را در آینده پیش‌بینی می‌کند. در واقع، برداشت اخلاقی از «خود»، کمک می‌کند که اولاً، اخلاقی بودن عملی را تشخیص دهیم، و ثانیاً، دلیلی برای التزام به آن عمل در خود بیابیم؛ مانند مهم و ضروری بودن آن عمل برای هویت خودمان. بدین‌روی، به هر میزان که یک فرد در خود احساس ارزشمندی اخلاقی بکند، به همان میزان نسبت به دریافت صفت اخلاقی دیگر انگیزه خواهد داشت. به بیان دیگر، به هر میزان که کسی سنخیت بین خود و صفت اخلاقی جدید را احساس کند به همان میزان، اشتیاق به عامل شدن به آن صفت نیز بیشتر خواهد

بود. بنابراین، هویت اخلاقی افراد و برداشت خودشان از شخصیت خود، مشوقی جدی برای انجام عمل فراهم می‌کند؛ زیرا هویت، انگیزه عمل را متناسب با برداشت فرد از خود اخلاقی‌اش ارائه می‌کند. مهم این است که ارزش اخلاقی از نظر فرد و شناختی که از خود دارد، ضروری و لازم قلمداد شود.

تعمیم‌پذیری مثبت در «ذکر»

برای مثال، از بین فهرست اعمال صالح، قرآن همه را به مقدار زیاد، به توجه و یادآوری خداوند (ذکر) توصیه کرده (احزاب: ۴۱) و یاد «کثیر» را منشأ سعادت و رستگاری می‌داند: **وَأذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** (انفال: ۴۵؛ جمعه: ۱۰). یادآوری دایم از معتقدات و حقایق منشأ پابندی و عمل به دستورات اخلاقی خواهد شد. دستور معکوس برای توجه دایم، دستور پرهیز از غفلت و فراموشی است. غفلت و فراموشی معتقدات همان قطع توجه و قطع مصونیت از خطا و لغزش و دعوت به پیروی از هوای نفس است. در زبان قرآن، کسی که حقایق الهی را فراموش کند «فاسق» است (صحیفه سجاده، ص ۸۶). هرکدام از بحث‌های «ذکر» و «غفلت» فصل بزرگی از مباحث اخلاق اسلامی را تشکیل می‌دهد که امکان بررسی همه‌جانبه آن وجود ندارد. آنچه در اینجا مهم است توجه به این نکته است که یادآوری خداوند می‌تواند منجر به یک تغییر رفتار شود. یک توجه و یک هشدار، زمینه تغییر در عمل ایجاد خواهد کرد. خود ذکر، جزو اعمال صالح محسوب می‌شود و بدین‌روی، بر اساس تحلیلی که داشتیم، در دو سطح می‌تواند زمینه جدی برای تغییر در عمل باشد: یکی تقویت خود عمل ذکر، و دوم تعمیم‌یافتن انگیزه به سایر اعمال صالح.

در برابر آثار و برکاتی که ذکر ایجاد می‌کند، غفلت از یاد خداوند نیز منشأ عواقبی خواهد شد (یوسف: ۴۲). توجه انسان به متاع دنیا و فریب شیطان و مشغولیت به امیال منشأ غفلت از خداوند است (فرقان: ۱۸). غفلت از خداوند به منزله تحول از نیکی به بدی و مصداق خروج از نور فطرت به ظلمت گم‌راهی است. گم‌راهی و غفلت از یاد خداوند به‌طور عمده، به شیطان نسبت داده شده است: **لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا** (فرقان: ۲۹؛ مائده: ۹۱). گاهی فراموشی عواقبی دارد؛ مانند اعطای روزی زیاد، تا انسان در معرض آزمایش‌های الهی قرار گیرد و سپس محرومیت و عذاب بکشد. غفلت و فراموشی یاد خدا قوای شناختی انسان را به تحلیل می‌برد. چنین شخصی توانایی انتخاب و اراده خیرش ضعیف شده (کهف: ۵۷)، زندگی بسیار سختی خواهد داشت (طه: ۱۲۴).

تعمیم‌یافتگی منفی «هوای نفس»

در نقطه مقابل، می‌توان تعمیم‌یافتگی منفی در «هوای نفس» یا میل شخصی را از آیات قرآن استخراج کرد. ممکن است انتخاب این عنوان کمی سؤال‌برانگیز باشد. چرا باید کسی میل خود را ترک کند؟ برای روشن شدن جواب، لازم است مقدمه‌ای ذکر شود. بر اساس آموخته‌های دینی و اخلاقی، هدایت بندگان به سوی خداوند توسط خود خداوند صورت می‌گیرد (بقره: ۱۴۲، ۲۱۳، ۲۷۲؛ یونس: ۲۵؛ ابراهیم: ۴؛ نحل: ۹۳؛ نور: ۴۶؛ قصص: ۵۶؛ فاطر: ۸؛ مدثر: ۳۱). در مفهوم «هدایت» گفته شده که هدایت یک شیء، جهت دادن به سوی کمال دوم آن شیء است؛ کمالی که جزو ذات اولی آن نباشد (صدرالمآلهین، ۱۹۸۱م، ج ۶، ص ۳۶۹). از این رو، هر موجودی که کمال بعدی آن جزء ذاتش نباشد، نیازمند این جهت‌دهی به سوی کمال بعدی است. هدایت خداوند نسبت بندگان خود، مشمول این هدایت است. بدین‌روی، فرمود: رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (طه: ۵۰).

اما هدایت خداوند دارای انواع و درجاتی است. «هدایت تکوینی عام»، «هدایت تکوینی خاص»، و «هدایت تشریحی» از این قبیل هستند. در هدایت تشریحی، آموزه‌های عقلی، فطری و قوانین سعادت‌بخش توسط خداوند و به وسیله وحی در اختیار انسان قرار می‌گیرد تا با اختیار خود، به سوی سعادت گام بردارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ص ۲۶۰). نقاط ضعف و مبهم هدایت، که از طریق عقل ممکن نیست، از طریق وحی به دست خواهد آمد، هرچند به‌طور طبیعی ممکن است مسیر عقل با مسیر شرع در بخش‌هایی همپوشی داشته باشد. اما صرف راه‌یابی ظاهری به سمت هدف نیز کافی نیست. اینجا مکتب اخلاقی اسلام عنصر مؤثری به نام «نیت» دارد. نیت پایه و اساس ارزش اخلاقی محسوب می‌شود (همو، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۰۵)، اعم از اینکه عقل در راه‌یابی به سمت حقیقت، مستقل باشد یا از طریق وحی راه‌یافته باشد. نیت عمل باید صحیح باشد؛ زیرا حُسن فعلی، کافی نیست و حُسن فاعلی لازم است (همان، ص ۱۰۶). در غیر این صورت، هرچند صورت ظاهر عمل صحیح باشد، باز هم بنده به هدف خود نخواهد رسید. مقصود از نیت هم «قرب الهی» است. قبلاً هم ذکر شد که تحول امری درونی است و نیت هم از عناصر مرتبط با تحول درون است. هرچند تصور عقل مستقل از شرع نیز با دید عرفانی ممکن نخواهد بود؛ زیرا عقل مثل همه ابزارهای دیگر، همان ابزاری است که خود خداوند برای هدایت انسان در اختیار او قرار داده است.

با توجه به این مقدمه، تصور کنید که انسان بر میل شخصی خود، در انتخاب راه خوش‌بختی پافشاری کند؛ یا انسان به ظاهر درست‌کاری که دایم از یاد و انگیزه الهی خود غافل شود. در این فرض،

درست خواهد بود که بگوییم: هر گامی بر اساس میل شخصی خود بردارد، به همان اندازه، از حقیقت دور شده، به سوی ضلالت و گمراهی نزدیک گردیده است، خواه از حیث اشتباه در حُسن فعل و خواه از حیث حُسن فاعل. قرآن این حقیقت را بارها تحت عنوان «تبعیت از هوا»، که منظور دنباله‌روی بر اساس کشش درونی است، بیان کرده است. اولین انحراف در تاریخ بشر، شاید تمایل قایل به کشتن هابیل باشد (مائده: ۳۰). انحرافی با تعبیر «فطوَعَت» بیان شده است؛ یعنی ترغیب نفس صاحبش را برای عملی (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۳۲). قرآن کریم در مذمت کسانی که نه از قرآن و نه از تورات تبعیت می‌کنند و نه از هر کتابی که از سوی خداوند نازل شود، می‌فرماید: این گروه صرفاً از هوای خود تبعیت می‌کنند و هر کس در برابر هدایت الهی از میل شخصی خود تبعیت کند «گمراه‌ترین» است، و انسان گمراه، به خود ظلم کرده و خداوند ظالمان را هدایت نخواهد کرد: وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (قصص: ۵۰). صفت ضد اخلاقی «ظلم» حاصل تبعیت از هوای نفس است. «ظلم» در واقع، مانع اصلی عمل به علم و تبعیت از حقیقت است: بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (روم: ۲۹).

علامه طباطبایی می‌نویسد: مشرکان با تعقل، به شرک خود نرسیدند، بلکه هواهای خود را بدون علم و آگاهی دنباله‌روی کردند و این عین ظلم است، و خداوند ظالمان را گمراه می‌کند؛ یعنی پیوسته قانون الهی این است که ظلم، اضلال الهی را در پی دارد؛ چنان‌که در جای دیگر فرموده: يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ (ابراهیم: ۲۷) (طباطبایی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۲، ص ۵۱). خداوند در دستور صریح به حضرت داود علیه السلام فرموده است که بین مردم بر حق حکم کن و از خواسته خود تبعیت نکن؛ زیرا موجب گمراهی تو از راه خداوند خواهد شد (ص: ۲۶).

امام سجاد علیه السلام در دعاهای خود برای هر زمانی که امر انتخاب بین رضایت و خشم الهی دایر شود، مصرانه از خدا می‌خواهد که نفسمان را به حال خود وانگذارد؛ زیرا نفس بدون کمک خداوند به بدی و گمراهی فرمان می‌دهد (صحیفه سجادیه، ص ۶۰). حضرت با اشاره به آیه: إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي (یوسف: ۵۳)، تصریح می‌کند که اگر نفس کنترل نشود و به کمک عقل تعدیل نگردد، به‌طور قطع، به خلاف رضایت خداوند دعوت کرده و صاحب خود را به گمراهی خواهد کشاند. البته با توضیحی که داده شد، موارد انحراف نفس صرفاً عمل سوء نخواهد بود، بلکه فراموشی یاد خداوند دو نوع نتیجه ممکن است داشته باشد. حدیث مشهوری از

امیرالمؤمنین علیه السلام است که می‌فرماید: **إِنَّ أَحْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ خَلْتَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ، وَطُولُ الْأَمَلِ.** اَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ، وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيَنْسِي الْآخِرَةَ (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۱۵، ص ۱۵۲). این حدیث به وضوح نشان می‌دهد که هر کس از میل و خواهش نفس تبعیت کند به گمراهی و ضلالت در افتاده است و از حق دور خواهد ماند. این احادیث و نظایر آن، هم صراحت جدی در نهی از دنباله‌روی هوای نفس یا همان میل درونی دارد و هم با قرار دادن مقابل حق، اذعان می‌دارند که تبعیت از خواهش نفس به مخالفت با تمام ارزش‌ها منتهی خواهد شد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

جایگاه و ارزش «عمل» در بحث رشد و توسعه اخلاق است. این بررسی نشان می‌دهد که چگونه برخی عادات اخلاقی چگونه در صورت تداوم، منشأ تحولات جدید در اخلاق خواهند شد. در تحول اخلاقی بر اساس عمل، اختیار و اراده صاحب عمل تقویت خواهد شد. اراده اخلاقی صاحب یک عمل، به اعمال دیگر تعمیم خواهد یافت. فرایند این تحول در انسان، دارای زنجیره‌ای از علل ناقصه مرتبط با هم هستند. اصل در این تعمیم، تمایلات اخلاقی- فطری و بینش‌های اولیه و بدیهی در انسان است. هر عمل اخلاقی جدید مانند یک آشنای فراموش شده یا غفلت شده است. این کشش ذاتی برای بروز و ظهور خود، به ابزار و لوازمی نیاز دارد. سایر ویژگی‌های انسان این امکانات را فراهم می‌کند؛ مانند توانایی انتخاب و اختیار انسان. میل سعادت‌طلبی ذاتی انسان همچون یک جریان دم‌افزون، همواره او را به سوی هر امر مفید و در جهات سعادت، به حرکت وامی‌دارد. بررسی‌های روان‌شناختی نیز نشان می‌دهند انگیزش انسان در جهت تحول، مرهون «بینش» و «انرژی» است. مقصود از «انرژی» نیز همان میل به حرکت است. تحقیق در زمینه تحول اخلاقی نشان داده است که افراد فعل اخلاقی جدید را در صورتی که متناسب با ماهیت خودشان و مفید به حال خود بدانند، انجام می‌دهند. توصیه‌های اخلاق اسلامی در زمینه توسعه تحول اخلاقی در مؤمنان، در قالب تأکید بر عمل صالح است؛ زیرا تکرار عمل صالح - که در اینجا، از حیث اخلاقی آن محل نظر است - منشأ «تداوم» (تقویت اختیار بسیط) و «توسعه» (تقویت اختیار تعمیم‌یافته) در سایر بخش‌های اخلاقی خواهد شد.

- صحیفه سجاده، ۱۳۷۶، قم، الهادی.
- ابن سینا، ۱۴۰۴ق، الشفاء (الالهیات)، تصحیح سعید زاید، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی، ۱۳۸۵ق، دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضا یا و الأحكام، چ دوم، قم، مؤسسه آل البيت.
- جان مارشال، ریو، ۱۳۷۶، انگیزش و هیجان، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران، ویرایش.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۲، تفسیر موضوعی قرآن، قم، اسراء.
- حسین زاده، محمد، ۱۳۸۶، کاوشی در ژرفای معرفت شناسی منابع معرفت، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، بیروت، دار العلم.
- شاه آبادی، میرزاحمدعلی، ۱۳۶۸، فطرت عشق (شذرات المعارف)، شرح فاضل گلپایگانی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه.
- صدرالمتألهین، ۱۹۸۱م، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، بیروت، دار احیاء التراث.
- طباطبایی سیدمحمدحسین، ۱۳۹۰ق، المیزان فی تفسیر القرآن، چ دوم، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طوسی، خواجه نصیرالدین، ۱۳۶۰، اخلاق ناصری، تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران، خوارزمی.
- ، ۱۳۶۱، اوصاف الاشراف، تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی، به انضمام هفت بندحلاج و وصایای عبدالقادر غجدوانی، مشهد، امام.
- غزالی، ابوحامد محمدبن محمد، ۱۴۱۴ق، احیاء علوم الدین، بیروت، دار الفکر.
- فارابی، ابونصر، ۱۹۸۶م، کتاب الحروف، تحقیق و تعلیق: محسن مهدی، بیروت، دار المشرق.
- فیض کاشانی، مولی محسن، ۱۳۹۹ق، الحقایق فی محاسن الاخلاق، چ دوم، بیروت، دار العلم العربی.
- ، ۱۴۰۳ق، محجة البیضاء، تصحیح: علی اکبر غفاری، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- فیض کاشانی، محمدبن شاه مرتضی، ۱۴۱۵ق، تفسیر الصافی، تصحیح: حسین اعلمی، تهران، صدر.
- قمی، علی بن ابراهیم، ۱۴۰۴ق، تفسیر القمی، قم، دار الکتاب.
- کالات، جیمز، ۱۳۸۶، روان شناسی عمومی، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران، روان.
- کیلن ملانی و اسمتانا جودیت، ۱۳۸۹، رشد اخلاقی کتاب راهنما، ترجمه محمدرضا جهانگیرزاده و همکاران، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۷، الکافی، تهران، اسلامیة.

- کوفی، فرات بن ابراهیم، ۱۴۱۰ق، *تفسیر فرات الکوفی*، تهران، مؤسسه چاپ و نشر وزارت ارشاد اسلامی.
- گروه مولفین، ۱۳۷۷، *آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن*، قم، سمت و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۱۲ق، *بحار الأنوار*، بیروت، بی‌نا.
- مصباح یزدی محمدتقی، ۱۳۹۱، *اخلاق در قرآن*، چ پنجم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- _____، ۱۳۸۳، *آموزش فلسفه*، چ چهارم، تهران، امیرکبیر.
- _____، ۱۳۹۰، *آیین پرواز ۱*، تلخیص جواد محدثی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- _____، ۱۳۸۳، *بسوی تو*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- _____، ۱۳۹۰، *فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- _____، ۱۳۹۱، *معارف قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- مصطفوی حسن، ۱۳۶۰، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۳۸، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا.
- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۱، *تفسیر نمونه*، چ دهم، تهران، دار الکتب الإسلامیه.
- نراقی، ملامهدی، بی‌تا، *جامع السعادت*، چ چهارم، تصحیح و تعلیق: سیدمحمد کلاتر، بیروت، مؤسسة الأعلمی للطبوعات.
- ورام، مسعود بن عیسی، ۱۴۱۰ق، *تنبيه الخواطر و نزهة النواظر*، قم، فقیه.